

پرسش‌ها و پاسخ‌ها ویژه محرم

نقش خواص در حادثه عاشورا (۱)

بسمه تعالی

رهبر معظم انقلاب طی سخنانی بعد از تعریفی از خواص و عوام، به نقش خواص در واقعه عاشورا اشاره فرمودند :

خواص: این‌ها بر مبنای فکر خود و از روی آگاهی و تصمیم‌گیری، کار می‌کنند. عوام: کسانی هستند که نمی‌خواهند بدانند و بسنجند و به تحلیل بپردازند که چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. به تعبیری دیگر، تابع جَوَدند. «خواص» یک جامعه هم به دو گروه «خواص طرفدار حق» و «خواص طرفدار باطل» تقسیم می‌شوند. **خواص طرفدار حق** هم دو نوعند:

۱- کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه متاع‌های خوب قرار دارند. منتها اگر در مقابل این بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، آن وقت، واویلاست!

۲- کسانی که ضمن بهره بردن از متاع‌های دنیوی، آن جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانند از آن متاع‌ها به راحتی دست بردارند.

اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوب خواص طرفدار حق؛ در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین(ع) مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگر خواص طرفدار حق، یعنی آنان که حق شناسند، ولی در عین حال مقابل متاع دنیا، پایشان می‌لرزد، در اکثریت بودند، وامصیبتاست!

نقش خواص در قضیه کشته شدن مسلم

حضرت مسلم با جمعیت زیادی حدود سی هزار نفر به حرکت درآمد. از این عده فقط چهار هزار نفر دُورادور محلّ اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار می‌دادند. وقتی ابن زیاد وارد کوفه شد، عده‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا مردم را بترسانند. خواص هم در بین مردم می‌گشتند و می‌گفتند «با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می‌جنگید؟! اگر می‌خواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی‌امیه‌اند. پول و

شمشیر و تازیانه دارند.» چنان مردم را ترساندند و از گردِ مسلم پراکندند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!

آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که «همه باید به مسجد بیایند و نماز عشایشان را به امامت من بخوانند!» تاریخ می نویسد: «مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.» چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می کنم، می بینم خواص طرفدارِ حقْ مقصرند و بعضی شان در نهایتِ بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی».

شریح قاضی که جزء بنی امیه نبود! کسی بود که می فهمید حق با کیست. وقتی ابن زیاد، «هانی بن عروه» (یار وفادار مسلم بن عقیل) را با حيله به دارالاماره کشاند و با سر و روی مجروح به زندان افکند، یاران و افراد قبیلهٔ «هانی» اطراف قصر ابن زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن زیاد ترسید. افراد و یاران هانی که دور قصر ابن زیاد جمع شده بودند، می گفتند: «شما هانی را کشته اید.» ابن زیاد به «شریح قاضی» گفت: «برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح رفت و دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی آیند مرا از این جا نجات دهند؟! مگر مرده اند؟!» شریح قاضی گفت: «می خواستم حرفهای هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عبیدالله آن جا حضور داشت و جرأت نکردم!»

«جرأت نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما می گوئیم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می داد، تاریخ عوض می شد. اگر شریح به مردم می گفت که هانی زنده است، اما مجروح، در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این که عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، مردم می ریختند و هانی را نجات می دادند. با نجات هانی، هم قدرت پیدا می کردند، هم روحیه می گرفتند و دارالاماره را محاصره می کردند، عبیدالله را می گرفتند؛ یا می کشتند و یا می فرستادند می رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین (ع) می شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی افتاد! اگر واقعهٔ کربلا اتفاق نمی افتاد؛ یعنی امام حسین (ع) به حکومت می رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد. **یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می غلتاند.** (بیانات رهبر در تاریخ ۱۳۷۵/۳/۲۰ و ۱۳۷۷/۲/۱۸)